

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحبت در کلام مرحوم سید [میرداماد] بود درباره تصویر مثل افلاطونی و تشبیه آن به کیفیت قضاء و قدر. در این مرتبه عرض شد که کلام مرحوم سید خالی از دقت نیست و باید به آن توجه کرد و به نظر می‌رسد که در آن رایحه‌ای از کشف و شهود هم پیدا می‌شود. مسئله در اینجا صرف فقط تعقل و تصویر ذهنی نبوده است. با یک توضیحی نسبت به بعضی از مطالب عرض شد این قضیه می‌تواند صورت صحیحی داشته باشد.

ماحصل مطالب مرحوم سید

ماحصل مطالب مرحوم سید به این قضیه برگشت که در عالم مشیت و تقدیر دو مرتبه وجود دارد که یک مرتبه‌اش مرتبه محو و اثبات است و یک مرتبه بعد مرتبه تنجز و تنفیذ می‌باشد. در مرتبه محو و اثبات، آن حقیقت متعینۀ خارجیۀ بصورتۀ اصلیۀ در آن مرتبه قبل حضور دارد متتها قابلیت برای تغیر

و تبدل در آن مرتبه برای او محفوظ است و از آن مرتبه که می‌خواهد به مرتبه بعد برسد که مرتبه عینیت و تکوّن خارجی است در اینجا است که عالم عالم تضارب اسباب و علل است. آنچه را که از احادیث و روایات و از مطالب و حکایات در مورد کیفیت تعین اشیاء ملاحظه می‌کنیم اینها به مرتبه بعد برمی‌گردند، نه به مرتبه قبل! یعنی در مرتبه قبل ما علم و اطلاع نداریم بر اینکه در آنجا چه ثبت شده و چه چیزی در آنجا تصویر شده و به عبارت دیگر در آنجا نگاشته شده است.

معنای نوشتن حسنات و سیئات توسط دو ملک

عرض کردیم که نوشتن و امثال ذلک برگشتش به ثبت واقعیت است؛ این که داریم دو تا ملک هستند یکی در یمین و یکی در یسار و حسنات و سیئات را می‌نویسند، معنای نوشتن در اینجا به وسیله اینها باید مشخص و واضح باشد که نوشتن در اینجا نوشتن با قلم، مداد، خودنویس، خودکار، قلم نی و مرکب نیست بلکه این نوشتن به معنای ثبت شدن و به معنای نگه داشتن است! منتها در اینجا «بنویس» به معنای تحقق یک صورتش است و نوشتن در آنجا به

معنای تحقق صورت دیگر است.

اختلاف تجلی نور در عوالم مختلف

تعریف مقام هوویت

همان طوری که نور در اینجا به معنای تحقق یک
مصادق از مصادیق آن واقعیت است **الظاهر بعینه و**
بشخصه المظهر لغيره. همین نور در عوالم دیگر
به صورت دیگری است و به حقیقت دیگری این نور
تجلی می کند. در عالم برزخ نوری که ما مشاهده
می کنیم با این نوری که در اینجا هست متفاوت است
در حالی که در آنجا هم روز و شبی وجود دارد و در
آنجا نوری وجود دارد، در حالی که شما منشأ آن را
نمی بینید. فرض کنید در آنجا می بینید که روز است
ولکن خورشید هست اما نمی بیند. گاهی اوقات هم
خورشید را می بیند؛ یعنی انسان نور بدون خورشید
را در آنجا مشاهده می کند، منشأ ندارد! ولی در اینجا
حتماً نور باید مستند به خورشید یا مستند به چراغ
باشد. این تفاوتها در آنجا وجود دارد و در موارد
بالا تر شما حتی این را هم نمی بینید. این نور را
نمی بینید. یک حقیقت دیگری را می بینید که اسم آن
حقیقت را نور می گذارید و در یک واقعه دیگر یک

نوری را می بینید که آن نور اصلاً با آنچه که در اینجا هست به طور کلی در تضاد کامل است و آن نور سیاه است!

فرض کنید ما در سیاهی که نمی توانیم چیزی را مشاهده کنیم و عجیب اینجاست که آن سیاهی در آنجا، اشتداد به نحو اتمّ و اکمل نوریه است! یعنی شما در آنجا نور را احساس می کنید منتها به واسطه شدّت جلالیه و شدّت قهّاریه و آن شدّت کبریائیت و بهاء، آن نور سیاه است یعنی رنگ ندارد که از او تعبیر به مقام هو هویت می کنند که در آنجا **لا رسم و لا اسم و لا کیف و لا لون و لا شکل**. در آنجا می تواند به این کیفیت تحقق پیدا بکند. چون هرچه نور در آن وجود داشته باشد، این نور یک تعینی دارد که آن تعین او را از سایرین متمایز می کند ولی در این سمت نور سیاه دیگر همه چیز در آن مقام قهاریت هضم و جزم می شوند و همه فانی می شوند و همان می تواند منشأ برای انوار متألّئه دیگر قرار بگیرد.

کیفیت مشاهده نور توسط اهل کشف و شهود

لذا افرادی که صاحب کشف هستند در آن مکاشفات خودشان انوار مختلفی مشاهده می کنند؛

اول نور زرد می بینند، بعد نور سفید می بینند - در بعضی موارد عکس است - بعد آبی و بعد تبدیل به سبز می شود، بعد همین طور بالا می رود تا اینکه تبدیل به نور سیاه می شود و نور سیاه گاهی می آید و گاهی می رود، بعد این حالت ملکه می شود و بعد از آن حقیقت نوریۀ سوادیه هم تجاوز می کنند و یک حقیقت نوریه را در خود می بینند که آن اصلاً دیگر شکل ندارد که آن دیگر اصلاً یک بحث دیگری است و یک عالم و فضای دیگری است.

مشمولین آیه ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾

فرض بکنید به همدیگر نگاه می کنیم و می گوئیم: فلانی نور دارد! آن نور ندارد؟! این نور کجاست؟! فرض کنید آدم در یک مسجدی می رود احساس نورانیت می کند. آن نورانیت شکلش چطور است؟! شکل ندارد. یا اینکه می گوئیم: در صورت فلانی ظلمت هست؛ بعضی ها هستند وقتی آدم به آنها نگاه می کند، عکسشان را نگاه می کند، اصلاً حالت انقلاب برایش پیدا می شود. جداً ها! اصلاً بعضی از این افراد و اشخاص این طور هستند. من بعضی از عکس هایی را که می بینم، صوری را که

می بینم، اصلاً یک چنگیزی است در این قالب
 [است]! یک مغولی است! یک مغول است، یک
 تیمور است، یک چنگیز است، یک صدام است،
 فرض کنید که یک حیوان است! حیوان که
 استغفرالله! حیوان روز قیامت می آید و جلوی ما را
 می گیرد و [می گوید که] من چه گناهی کرده ام که مرا
 قیاس کردی؟! حیوان که گناه نمی کند، ما نمی توانیم
 تشبیه کنیم! واقعاً یک خون ریز خیلی قسی است، در
 قساوت عجیب است! اما آدم نگاه می کند ظاهر
 آراسته ای دارد، مورد توجه افراد است، [پیش او]
 می روند و می آیند، کار می کند، تجارت می کند،
 بزازی می کند، قصابی می کند، هر کاری که می کند
 اما این صورت، صورت عجیبی است!
 همان طوری که در لحن و در صدا هم انسان [شناخته
 می شود]؛ ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ آلِ قَوْالٍ﴾
 نمی فرماید: **لتعرفنهم في قولهم**. ﴿إِنْ جَاءَكُمْ
 فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ در اینجا لحن قول ندارد.
 التفات کردید؟! همان نفس کلام است. همان نفس
 کلامی که فاسق می آید، آن نفس کلام را تحقیق کنید.
 هر چیزی را که نگوید.

وقتی می بینید یک نفر یک دفعه دروغ گفت، دو دفعه دروغ گفت، سه دفعه دروغ گفت، پس معلوم می شود دروغ گفتن برایش مشکل نیست. همان طوری که ما راحت راست می گوئیم، او هم همین طوری به همین راحتی ما دروغ می گوید. بعضی ها هستند که خیلی برایشان مشکل نیست! دروغ می گویند و اگر یک روزی صدتا دروغ نگفتند اصلاً شب خوابشان نمی برد! اگر مثلاً صدتا فحش ندادند، شب خوابشان نمی برد و اصلاً انگار یک چیزی کم دارند! اصلاً باید همه حرف هایشان دروغ باشد! دروغ یک چیز شیرینی بر مذاق آنها می آید! إخفاء، کتمان، حقه بازی و همه اینها خیلی شیرین می آید. چرا؟! چون این نفس برگشته است! نفس برگشته است! فطرت عوض شده است! آن وقت در صورت اینها نگاه می کنی، می بینی اوه اوه اوه! چه خبر است! چه خبر است! چه خبر است! شاید اگر انسان یک حال توجهی داشته باشد، با یک نگاه به صورت آنها [آن حال] بالکل ازبین می رود!

اینکه بزرگان می فرمودند: با هر کسی حرف

نزنید و با هر کسی تماس نگیرید، به خاطر انتقال
 همین قضیه است! این قضیه منتقل می‌شود! آن
 کدورت در نفس منتقل می‌شود. آن کدورت در
 صحبت منتقل می‌شود. آن مربوط به آن است ولی
 بعضی‌ها هستند حرفشان دروغ نیست اما آدم را
 می‌پیچانند. ظاهرش دروغ نیست اما باطنش دروغ
 است ولی با یک ظاهر آراسته و با یک کلک‌بازی و
 با یک تبسمی می‌خواهند خودشان را بنمایانند.
 عجیب است! عجیب است! چطور بعضی‌ها در این
 ایفاء نقش حقه‌بازی واقعاً دست شیطان را می‌بندند!
 در ایفاء نقش حقه‌بازی! آن وقت اینها مشمول این آیه
 هستند؛ ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ آلِ قَوْلٍ﴾،
 این به دروغ بر نمی‌گردد بلکه به خودِ اصلِ نفس
 بر می‌گردد. ﴿يَعْرِفُ آلَ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾؛
 مجرمین با صورتشان فهمیده می‌شوند؛ اگر یک
 دزدی برود دزدی بکند، شما بر می‌دارید در چشمش
 نگاه می‌کنید ببینید چشمش چه می‌گوید. خیلی از
 مواقع مشخص است. بعضی‌ها در دزدی و در
 خیانت و کلک آن‌قدر **ماشاءالله، ماشاءالله،**
ماشاءالله، - بزنیم به تخته که یک وقتی اینها چشم

نخورند! حیف است اینها از بین بروند! - در دزدی و
تقلب و دروغ آن قدر پیش رفتند که انگار نه انگار الآن
دارد دروغ می گوید. انگار نه انگار دارد کلک می زند.
همین طور قشنگ نگاه می کند و تبسم می کند و ...

یک دفعه سفری با خانواده برای عمره به مکه
مشرف شده بودیم و قرار بود آنجا به یک کاروان
ملحق بشویم، کاروان ما آزاد بود و برای دولت نبود.
ما را به یک ساختمانی بردند که نه به هتل می خورد
و نه به مسافرخانه، اصلاً یک چیز درب و داغانی بود!
به ما گفتند که فقط اینجا [جا] هست و گفتیم که لابد
راست می گویند و شلوغ است و زحمت کشیده اند و
اینجا را برای ما پیدا کرده اند! بعد همین طور نشسته
بودیم - نصف شب بود و مدینه بودیم - که یک دفعه
آن آقای که دلسوز کاروان بود آمد! گفت: سلام
علیکم. گفتیم: سلام علیکم. گفت: حال شریف
چطور است؟ یک نگاه کردیم و گفتیم: پناه بر خدا!
خدا عاقبتمان را با این آقای که [این همه] ریش دارد
به خیر کند! شصت سال به بالا هم سن داشت. حاج
آقا ان شاء الله که زیارتان قبول باشد! بنده مقدمتان را

گرامی می‌دارم! بعد گفت: ما به اینجا آمدیم که در خدمت شما باشیم، قدم زائر رسول‌الله را بر سرمان می‌گذاریم! گفتم: عجب آدم خوبی است! می‌گوید: ما قدم زائر رسول‌الله را بر سرمان می‌گذاریم! گفتم: حالا نمی‌خواهد روی سرت بگذاری، خیلی خسته هستیم یک اتاق به ما بده که در آن استراحت کنیم و بخوابیم. فهمیدیم که این از آن آدم‌های حقه‌باز است! گفت: جا که چه عرض کنم و چه بگویم؟! اگر جایی پیدا بشود و اگر جایی باشد به شما می‌دهم. ولی خب نمی‌شود که زائر رسول‌الله بدون جا باشد. بفرمایید، من اتاق خودم را به شما می‌دهم! اتاق خودم! حالا ما از این طویله خبر نداریم که در آن چه خبر است و چه می‌گذرد. بالا رفتیم و یک اتاقی به ما داد که [پایه] یک تختش دررفته بود و تخت دیگر هم که مثل حوض آب و برکه آب در آن گودی پیدا شده است! نمی‌دانم آنجا کسی شیرجه می‌زد؟! آخر تخت این قدر گود می‌شود؟! نیم متر [فرورفتگی داشت]! گفتم: بابا من دیسک دارم، چطوری روی این تخت بخوابم؟! گفت: روی آن یک تخته می‌گذاریم! خلاصه بگذریم، اصلاً معلوم

شد نصف بیشتر این طویله خالی است؛ نصف بیشتر این مسافرخانه و اصلاً سه طبقه آن خالی است! معلوم شد که این از آن کلاش‌های نمره یک و از آن حقه‌بازهای فلان است. گفت: اصلاً جا پیدا نمی‌شود و امروز به طهران فکس زدم که گروه نفرستید، جا نیست! من مانده‌ام چه کار کنم!

خلاصه ما به اتاق برگشتیم و یک تشک پایین انداخت که یکی از ما پایین بخوابد. یک دفعه شیر آب باز شد، آب آمد و...! گفت که اتاقی را که حمام داشته باشد به شما دادم که رخت‌شویی هم داشته باشد که شما راحت باشید! اصلاً یک شب ماندیم و گفتیم که در پیاده‌رو بخوابیم بهتر است! آن وقت برای هر نفر شبی فلان قدر (مبلغ زیاد) از ما گرفت! ما آزاد رفته بودیم و خواستیم یک عمره ماه رجب را ادراک کرده باشیم، یک ماشین گرفتیم و به مکه رفتیم و عمره ماه رجب را انجام دادیم و یک شب یا دو شب بودیم و بعد دوباره به همین جا برگشتیم و اثاث را آوردیم که برویم. حالا که می‌خواهیم برویم می‌گوید: آقا ما پول داده‌ایم

می خواهید کجا بروید؟! گفتیم: مگر شما نمی گوید
در مدینه جا نیست و یک جا هم پیدا نمی شود؟! ما
می خواهیم برویم کنار خیابان بخوابیم. گفت:
نمی شود، ما پول داده ایم! بعداً معلوم شد به این
حقه باز مسئول کاروان یکی دو تا اتاق مجانی می دهند
و او آن اتاق مجانی ای که به خودش داده اند را به [ما]
داده بود و آن وقت با ما حساب کرده و از ما شارژ هم
گرفته بود! ای بی پیر! گذرنامه دست خودمان بود،
آمدم به آن مسئول هتل گفتم که ما از اینجا می رویم
و بعد هم به طهران تلفن کردم و به آن واسطه گفتم
که آقا بدان که این یک هم چنین آدمی است!

خلاصه گفت که شما به ما ضرر زدید و چه
کردید و فلان کردید و این حرف ها! گفتم: صدایت
درنیاید والا به بقیه می گویم [که چه خبر است]!
آن وقت چندتا بدبخت دیگر هم آمده بوند که حالا
نمی دانم چه به سرشان آمده بود! حالا از آن گذشته
یک آخوندی که سید هم بود این وسط پیدا شده بود
که از این حمایت می کرد! از آن آخوندها بود! از آن
آخوندهایی که سر را پایین می اندازند و خیلی قیافه
حق به جانب می گیرند! چنان از این دفاع می کرد،

می گفت واقعاً خدا اجرش بدهد! گفتم: اینجا حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است، به جای حقه بازی و از خائن دفاع کردن، یک نگاه به این گنبد بکن! جدّت به کمرت بزند! تو نمی دانی این چه حقه باز سر گردنه ای است که الآن داری از او دفاع می کنی؟! این سرش را پایین انداخت و بلند شد فرار کرد، گفت که شاید الآن بروم پلیس بیاورم. خلاصه ما ساک را برداشتیم و بعد دیدیم مثل اینکه اینها هم برای اعتراض و دعوا آمده اند، تازه اتاق های خیلی بهتر از ما به آنها داده بودند!

خلاصه ما به هتلی که در کنار این مسافرخانه بود رفتیم؛ یک هتل تمیز و شیک بود. گفتم: می گویند که شلوغ است، جا دارید؟! مسئول هتل گفت: برو بابا کجا شلوغ است؟! یک سوم هتل خالی است. از همین هتل های مدینه بود که برای زائرها درست کرده اند، حالا هر کسی هستند برای زائرها رفاه و اینها ایجاد کرده اند، حالا هر چه هستند! به آنجا رفتیم و یک سوئیت بزرگ گرفتیم.

خلاصه اصلاً آن مسئول کاروان طوری با آدم

صحبت می‌کرد که فقط مگر امام زمان و پیغمبر
علیهما السّلام بفهمند ذات اینها چیست! می‌گفت:
قدم زائر رسول‌الله بر سرما است! من دیدم این
سلامی که به ما کرد اصلاً این طرف و آن طرف شدیم!
تا گفتم: سلامٌ علیکم! گفتم که اوه اوه اوه! این دیگر
چیست؟! خدا آخر و عاقبتمان را به خیر کند! خوب
حالا فعلاً چه کار کنیم؟! در خیابان که نمی‌توانیم
بخوابیم بالأخره رفتیم.

اینها اصلاً ذاتشان برمی‌گردد، ذات اینها
به‌طور کلی تغییر پیدا می‌کند؛ دروغ گفتن و حقه‌بازی
و کلک! در بازار پارچه‌فروش بود و حاجی‌های
بدبخت را هم به حج می‌آورد. از اینها زیادند،
إلی ماشاءالله هستند! مخصوصاً امروزه که دیگر اصلاً
دروغ و حقه‌بازی و تقلب رسم شده و به‌عنوان یک
حقیقت پذیرفته شده است! می‌گوییم که فلانی
کدورت دارد، این کدورت چیست؟! کدورت دارد
یعنی چه؟! یعنی صورتش سیاه است؟ نه! صورتش
خیلی هم سفید است اما وقتی نگاه می‌کنی اصلاً حال
برمی‌گردد. این برای چیست؟! برای ظلمت است.
خب این ظلمت با این نور متفاوت است. ما

می‌گوییم که فلانی چقدر نورانی بود. مثلاً می‌گوییم که روضه سید الشهداء علیه‌السلام چقدر انسان را نورانی می‌کند. خب بله این‌طور هم هست. زیارت‌ها چقدر انسان را نورانی می‌کند؛ زیارت مشاهده مشرفه انسان را نورانی می‌کند. درحالی‌که ممکن است این کسی را که نورانی می‌کند، صورتش هم سفید نباشد بلکه گندم‌گون و سبزه باشد و سفید نباشد یا اصلاً سیاه باشد. بعضی از این سیاه‌ها هستند که [صورتشان] عین زغال و مثل این کیف است! ولی آدم به صورتشان که نگاه می‌کند می‌بیند چقدر اینها نورانی هستند! عجیب است!

در سفری که با مرحوم آقا حج مشرف شده بودیم من شانزده‌ساله بودم. زمان شاه بود. یکی از این سیاه‌هایی که در مدینه کار می‌کرد - قبلاً آنجا خواجه می‌آوردند، الآن دیگر نیست، خواجه می‌آوردند و... بیچاره‌ها - ایشان می‌فرمودند:

یکی از اینها - سیاه و اینها بودند - استعدادی دارد که اگر آن استعداد در مسیر سلوک و تربیت قرار بگیرد، از آن‌ها می‌شود! یکی از آن...!

این را که گفتند، ما در فکر رفتیم یعنی ما و اخوی و اینها در فکر رفتیم که منظورشان کیست؟ بعد آن روز وقتی که مشرف به حرم شدیم، یکی از اینها آنجا

بود و همین طوری چشم ما را گرفت و به آقا گفتیم:
آقا منظورتان این است؟ ایشان فرمودند: بله! این
است. منظور من یکی از اینها بود! ما همین طوری به
اینها یک نظر خیلی پایین می‌کنیم. نظر چیز می‌کنیم
اما در این نفس خدا چه قرار داده، چه اکسیری در
این نفس قرار داده که می‌تواند اگر مورد تربیت قرار
بگیرد، چه‌ها کند و چه خبرها بشود! خواجه هم
هست! خب این نور و این نورانیت برای چیست؟!
این نورانیت، نورانیت چراغ و خورشید و ماه نیست.
این نورانیت یکی از مصادیق این قضیه است.

معنای حقیقت نوریه

خب از این نقطه نظر عرض شد که آن نور، نوری
است که حتی سیاهی هم در آنجا نیست که انسان بین
سیاهی و غیر سیاهی فرق بگذارد که آن نور را نور
عالم عماء می‌گویند که از نور سیاه بالاتر است! چون
در خود نور سیاه در آنجا یک امتیازی بین انوار هست
که همه را می‌گیرد و آن نور، نور مقام واحدیت
است، گرچه در بعضی از موارد آن نور را به احدیت
[تعبیر] می‌کنند ولی به نظر بنده آن نور، نور مقام
واحدیت است که همه انوار و همه نعوت و صفات

کلیه را در خود به عنوان صفت واحده می گیرد. از آن مرتبه بالاتر یک حقیقت نوریه است که آن حقیقت نوریه، نه سیاه، نه قرمز، نه زرد، نه سبز و نه سفید است! آن حقیقت نوریه شکل ندارد، اسم و رسم ندارد و همان حقیقت نوریه عبارت از وجود بالصرافه حق است که در آنجا ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ حکایت به آن حقیقت نوریه می کند که باطن و حقیقت همه اشیاء، آن وجود بالصرافه است که از او تعبیر به ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ شده است.

بیان ترجمه صحیح آیه ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

اینهایی که بی سواد و اینها هستند، می گویند: خدا، نوردهنده آسمان و زمین است! بعضی از همین افرادی که ترجمه می کنند هستند که می گویند: یعنی منور السماوات و الأرض! السماوات و الأرض یستنیر بضيائه و... خب اینها اصلاً قابل توجه نیست.

این ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی نور - نه این آسمان این یکی از آنها است - سماوات سبعة به انحاء وجودیه و به اشکال وجودیه مختلفه

خودشان [می باشد که] مثال است، ملکوت است، جبروت است، لاهوت است، ملکوت علیا داریم، ملکوت سفلی داریم، برزخ و مثال داریم و اعیان و شهاده هم که داریم. این ﴿اللَّهُ نُورٌ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ حکایت از همین حقیقت نوریه بالصرافه می کند که در اشکال مختلف آمده و ظهور و تجلی پیدا کرده و هیچ چیزی غیر از تجلی هم در خارج تعین ندارد.

بین آن مطلبی که مرحوم سید در مقام مشیّت و در مقام تبدّل و تنجّز فرمودند، یک نکته ای هست و آن اینکه - همان طوری که عرض کردیم - در یک مسئله بین ما و ایشان نقطه اتفاق است و آن نقطه این است که حقائق علمیه در کلام مرحوم سید و عرض حقیر به صورت نیست بلکه به صورت یک واقعیه خارجی است یعنی وقتی که این دو تا ملک مطالب ما را می نویسند، این طور نیست که یک کتاب دستشان گرفته باشند که فرض کنید جلدش سفید است و این را جلویش گذاشته و یک کتاب هم جلدش سیاه است و آنجا گذاشته است و هر وقت انسان کار خوب انجام می دهد در این می نویسند و کار خلاف

هم در آن می نویسند خلاصه مثل دفاتری که در این دنیا هست، نیست!

نحوه ثبت اعمال انسان توسط ملائکه موکل

آن ملائکه‌ای که موکل بر انسان هستند ﴿إِذْ يَتَلَقَّى آلَ الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ آلِ يَمِينٍ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدًا﴾ خدا دارد می گوید: حواستان کجاست؟! حواستان کجاست؟! آنجا دیگر پاک کن نیست! آنجا دیگر این دفاتر دیجیتالی نیست که یک برنامه به آن بدهیم که همه را پاک کند. ﴿إِذْ يَتَلَقَّى آلَ الْمُتَلَقِيَانِ﴾؛ تلقی می کنند! نه اینکه می نویسند، **یتلقى**؛ می گیرند. **یتلقى** یعنی گرفتن، وقتی که من صحبت می کنم، شما این صحبت مرا می گیرید. می گویند: فلانی تلقی به قبول کرد نه اینکه فقط شنید، شنیدن با تلقی دوتاست! شنیدن یعنی اینکه انسان می شنود. شما که در ماشین نشسته‌اید صدای رادیو و موسیقی حرام در حرام همین طوری به گوش شما می خورد و دائماً می گویند: آقا آن را خاموش کن! می گوید: آقا رادیوی جمهوری اسلامی است، خاموش نمی کنم! خب چه بگوید؟! خب باشد خاموش نکن، برو! بالأخره اینها یک روزی خاموش

می شود! این به گوشش رسیده است و می گویند که این را تلقی نکرد.

ولی یک وقتی شما در یک مجلس غناء و کنسرت تشریف می برید و می نشینید - ببخشید، مشرف می شوید! - و آدم های قشنگ و خوب و خوشگل برای شما می زنند و می رقصند و سر و صدا و فلان می کنند، یکی می زند و یکی می رقصد و آن موقع شما [دقیق] نگاه می کنید! اگر دوتا چشم دارید، این طرف و آن طرف هم یک چشم درمی آورید، می گوید: بارک الله! تلقی به این می گویند! خوب متوجه شدید؟! می گوید: نه آقا جان تا ما نرویم [متوجه نمی شویم] خب شاید شما دروغ بگویید و از خودتان بسازید! اغراق کنید! افراط کنید! این حرف ها چیست؟! آنجا طرف می رقصد و می زند و ما هم تخمه می شکنیم و سیگار می کشیم! ای دروغ گوی پدر سوخته! این طوری می کنید؟! نه! حالا فرض کنید ممکن است یکی که حرف می زند بگوید که این چه می گوید؟! چرت و پرت می گوید، تخمه بشکنیم و فلان.

ولی آنجا این طوری نیست! اگر شما بعد از ظهر

هم نخوابیده باشید و صبح تا غروب هم بیدار باشید،
وقتی به آن مجلس کنسرت تشریف می‌برید،
بخشید مشرف می‌شوید! - من تا حالا نرفته‌ام - ده
ساعت که سهل است، اگر پنجاه ساعت قبل هم بیدار
باشید، آنجا قشنگ سرحال می‌آید! [حواستان
هست که] چه کسی می‌زند و چطور می‌زند! سنتور،
ویالون، سه‌تار، تار، متار و اینها را چه کسی می‌زند و
بعد هم این وسطها از ما بهتران به‌عنوان چاشنی
هستند! خلاصه همه را [خوب می‌بینید]! این طرف
وقتی بیرون می‌آید می‌گوید: بابا سرحال آمدیم!
خسته شده بودیم و در خانه پُکیدیم و چه بودیم!
آقا جان این طوری نیست؟! این طوری **آیدنا** آمد! این
مسئله چیست؟! این را تلقی می‌گویند. قشنگ در
یادش هست چه کسی بود، چه بود، اسمش چه بود،
چه کسی زد، موسیقی چه بود، شعر چه کسی بود و
آن رقاصه چه کسی بود! همه اینها را قشنگ با تمام
خصوصیات یاد می‌گیرد و آنوقت در خانه تمرین
هم می‌کند! تمرین می‌کند! اگر تلقی نمی‌کرد که در
خانه تمرین نمی‌کرد! فیلم‌برداری نکرده است!

می گویند: نمی شود فیلم برداری کرد، مجاز نیست.
خودمان بعداً با حق تألیف و حق نشر محفوظ بیرون
می دهیم! خودش [ضبط] می کند، این را تلقی
می گویند.

تلقى یعنی مطلب را گرفتن و در خود جا دادن،
نه شنیدن! ﴿إِذِ يَتَلَقَّى آلَ الْمُتَلَقِيَّانِ﴾ حالا ملائکه
چطور تلقی می کنند؟ غیر ملائکه اش [این طور
هستند]، اینها همه مظاهر جمال اند! این ملائکه
چطور تلقی می کنند؟ ملائکه این طوری تلقی
نمی کنند بلکه آن فعلی که انسان انجام می دهد، همان
فعل و عمل خارجی را در خودشان نگه می دارند!
صورتی در کار نیست، در خودشان نگه می دارند.

﴿أَقْرَأُ ۚ كَتَبَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ ۚ أَلْ يَوْمَ
عَلَىٰ كَ حَسِيبٌ﴾^۱ ای وای! دیگر در اینجا نیازی
به شاهد نیست، نیازی به قاضی نیست، نیازی به
دادستان، مدعی العموم، وکیل گرفتن و این حرفها

^۱ . سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۴. معادشناسی، ج ۶، ص ۲۶۵:

«چون این انسان آن کتاب را باز شده و گسترده می بیند و با آن چنین
برخوردی می کند، به او خطاب می شود: خودت کتاب خودت را بخوان!
(نامه عمل خودت را خودت نگاه کن؛ خودت قرائت کن!) امروز کافیست
که خودت حسابگر خود باشی!»

نیست! ﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ آلَ يَوْمٍ﴾ امروز خودت کافی هستی. شما می‌توانید وجود خودتان را هم انکار کنید؟! می‌توانیم؟! من می‌توانم وجود خودم را انکار کنم یا نیاز به شاهد دارم؟! [می‌گوید:] آقا تو زنده‌ای و داری حرف می‌زنی، خیال نکن مرده‌ای. دو نفر باید بگویند - یکی این طرف و یکی آن طرف - که آقای طهرانی تو الآن زنده‌ای و داری حرف می‌زنی، یک وقت تصور نکنی مرده‌ای و مرده‌ات دارد حرف می‌زند! [می‌گوییم:] راست می‌گویید؟! خیلی خوب قبول کردم. نه! این طوری نیست. ما وجود خودمان را ادراک می‌کنیم؛ اینکه داریم صحبت می‌کنیم را ادراک می‌کنیم و از افراد دیگر، هزار نفر هم بگویند: آقا ما چیزی از شما نشنیدیم، [می‌گوییم:] بیخود می‌گویند، من صحبت خودم را ادراک و تلقی می‌کنم! وجود خودم را تلقی می‌کنم! صفات و اسماء خودم را تلقی می‌کنم! خصوصیات خودم را تلقی می‌کنم! این تلقی نیاز به شاهد و این مسائل ندارد.

در روز قیامت خداوند می‌فرماید: ﴿كَفَىٰ﴾

بِنَفِّ سِكِّ آلِ يَوْمِ عَلَى كَحْسِيبٍ ا، هیچ نیاز نداری. تو در دنیا نیاز داشتی برای وجود خودت شاهد بگیری؟ نه. ﴿نَفِّ سِكِّ آلِ يَوْمِ﴾ در دنیا، **کفی بالاعترافِ بوجودک و بموجودیتک و بحیاتک!** آیا تو در دنیا نیاز داشتی به اینکه برای کاری که انجام می دهی شاهد بگیری؟! نه. من در این دنیا خودم دیدم که دارم دزدی می کنم و پول را از بانک برمی دارم و می دزدم. آن هم نه یک قران و دو قران بلکه سه هزار میلیاردها! ده هزار میلیاردها! بدو برو! کشتی با بارش برو وسط دریا! کسی به کسی نیست! خودم در دنیا داشتم این را می دیدم. خب حالا کسی می تواند برای خود من هم شاهد بیاورد که آقا شما داشتی دزدی می کردی؟! آن هم دزدی از چه کسی؟! این مردم بدبخت که نان شب هم ندارند! نان شب ندارند! تو در این دنیا که داشتی دزدی می کردی، نیاز به شاهد بود؟! نبود. برای بقیه می توانیم حقه بازی و کلک بازی در بیاوریم! [بگوییم که] آقا این شاهد دروغ می گوید، فلان می کند، با من خرده حساب دارد، این تحزب دارد و سیاستش فلان است! به خودمان هم می توانیم دروغ بگوییم؟ نه!

چرا؟ چون این عملی که انجام داده‌ایم در خود تلقی کرده‌ایم. تلقی یعنی چه؟ یعنی خود نفس وجود ما بر این عمل ما شاهد است! **کفی بنفسنا الیوم علینا حسیبا!** الآن ما داریم در اینجا این مطالب را می‌گوییم و این بحث‌ها را می‌کنیم، ما نیاز به شاهد، وکیل، مدعی و فلان نداریم. فرض کنید [نیاز نداریم] که شاهد بیاید شهادت بدهد که آقا شما روز شنبه چندم ذی‌حجه در اینجا این درس را می‌گفتید. نیاز به شاهد نداریم! **کفی بنفس** همین مطالب و خروج همین مطالب از دهان من، **علینا حسیبا!** من اینها را گفتم دیگر. همین مسئله روز قیامت هست. چطور انسان در روز قیامت می‌تواند پرونده خط‌خطی را تماشا کند؟! چطور می‌تواند؟! یعنی در روز قیامت خدا یک پرونده دست آدم می‌دهد و از آن طرف هم یک گرز بالای سر آدم می‌گذارد که یا قبول کن یا بر سرت می‌زنم! **خب دیگر ﴿کَفَىٰ بِنَفْسِكَ أَلْیَوْمَ﴾** معنا ندارد! عم اوقلی! آنجا مثل اینجا گرز است! یا این را امضا کن یا [بر سرت می‌زنم]! [می‌گویی که] چشم آقا ببخشید! چندتا امضا کنم!؟

یکی؟! بیا من پنج تا امضا کردم! چهارتا امضا هم برای چیزهای دیگر! [می گویند:] خب خیلی راحت بچه خوبی شدی، تو سر به راهی و بد نیستی! آنجا این طوری است؟! یعنی فرض کنید که در روز قیامت خدا یک پرونده دست آدم می دهد و می گوید که آقا این پرونده تو است. نگاه می کنید و می گوید: این کارها را من انجام دادم؟! فلان گناه را من انجام دادم؟! فلان عمل خلاف را من انجام دادم؟! خدایا این چیز نیست. [خدا می گوید:] درباره من حرف می زنی؟! این ملائکه کجا هستند؟! بیایید بینم! آن گرز را می آورند و آن مار را برمی دارند و عقرب را در دستشان می گیرند و می گویند: می گویی یا نه؟! [او می گوید:] خیلی خب چشم، نزن! بنده خدا می گفت: بابا هرچه بخواهید می نویسم! خدا خیرت بدهد، چندتا امضا کنم؟! یکی نه، ده تا برایت امضا کردم! خلاص شد. راحت شدی؟! یا نه [این طور نیست]. این با این آیه منافات دارد. یا اینکه فرض کنید می گوید: تو این کار را نکردی؟! آن دوتا شاهد بیایند؛ یکی این طرف و یکی آن طرف! باز هم خدا در اینجا شاهد آورده است و ﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ

أَلْ يَوْمَ ﴿﴾ دیگر معنا ندارد. اگر به خدا بگوید:
 خدایا این را انجام ندادم، خدا می گوید: اصلاً این
 فیلم را به تو نشان می دهیم که تو انجام دادی!
 می گوید: خدایا مونتاژ کردی! اینکه چیزی نیست،
 بندگانت هم در این دنیا مونتاژ می کنند، ای فیلم
 هستند! هم چنین مونتاژ می کنند که خودِ طرف هم
 نمی فهمد! این کله همان کله است؟! این همان
 است؟! این حرف ها را می زند؟! من این حرف ها را
 زدم؟! بله! دستگاه اکولایزر می آورند و صدا را بالا و
 پایین می کنند و یک صدا را ضبط می کنند و یک صدا
 را مثل دیگری می کنند و طرف [تعجب می کند]!
 سابق از این مونتاژها بود.

یک دفعه یک جا می خواندم کسی می خواست از
 یکی پول بگیرد و طرف قبول نمی کرد و خلاصه این
 می خواست یک پولی را بگیرد و او نمی داد. این
 شخص یک روز طرف را به خانه اش دعوت می کند
 و یک چلوکباب مفصل و غاز و ماز و از این حرف ها
 هم خلاصه کنارش می گذارد. این می خورد و بعد
 هم شروع به صحبت می کنند و یکی دو ساعتی

صدایش را ضبط می کند و خب در این ضبط خیلی چیزها بوده است؛ آمدم، رفتم، کردم، خوردم، نخوردم، بلند شدم، نشستم و فلان کردم، همه چیز در این ضبط بود. بعد این را دست یک مخدرهٔ مکرمةٔ مجللهٔ مطوله می دهد و او شروع به صحبت کردن می کند و می گوید: می آیی باهم قرار بگذاریم؟! [این هم می گوید:] باشد، قرار می گذارم! این «قرار می گذارم» در [صوت ضبط شده] را کنار حرف او می گذارد و **هَلَمْ جِراً!** خب بقیه اش بماند. شما که بهتر می دانید، بنده دیگر چه عرض کنم! ما هیچ وقت خدمت بزرگان اسائهٔ ادب نمی کنیم، یاد می گیریم و تَتَلَمُّذ می کنیم! این را کنار او می گذارد و بعد از یک هفته یک نوار در خانهٔ او می فرستد و [گفت:] بین! این نوار را بگیر، پول مرا می دهی یا نه؟! می خواست پول زور از او بگیرد! تا این را می بیند، محکم به سرش می زند که اگر این نوار دست زنش بیفتد چه می گوید؟! اینکه می گویم: دروغ نمی گویم و جایی نخوانده ام، یکی از افراد به من گفت. گفت: فلانی برای دوستم یک هم چنین تله ای گذاشته است، چه کار کنم؟! گفتم: عیبی

ندارد، راهش این است به زنش بگو بیاید تا من او را
توجیه می‌کنم. زنش را آوردند، گفتم: به من اعتماد
داری؟! گفت: بله. گفتم: یک شخصی با شوهر تو
یک هم‌چنین کاری کرده است. گفت: قبول دارم!
هیچ، حل شد رفت. من وقتی آن زمان صوت را
گوش دادم - البته زمان شاه اتفاق افتاده بود و من
تقریباً ۲۳ ساله بودم - باور کردم که تمام آنچه که در
این نوار است درست است! من باور کردم آن وقت
حالا شما نگاه کنید [بقیه چه کار می‌کنند]! البته الآن
هم اتفاق می‌افتد!

شنیدم یک جایی بعضی از افراد عادی که من
می‌شناسم - خدا إن شاء الله فقط عذاب اینها را زیاد
کند! یک وقت هم حتی باهم سلام و علیک داشتیم
- باهم رفیق بودند، خیر سرشان رفیق بودند! بدبخت
را می‌برند و از او فیلم می‌گیرند و چه می‌کنند و
مونتاز می‌کنند برای اینکه نباید کارهایی که ما
کرده‌ایم را بازگو کنید. از همین افراد عادی بودند
نه اینکه مربوط به جریانات و مسائل سیاسی و اینها
باشند. الآن هم که وسایل و اینها هم پیشرفته‌تر شده

است!

اگر خدا روز قیامت هم یک هم‌چنین کاری انجام
بدهد، بنده‌هایش می‌گویند: خدایا! - من روز قیامت
باشم می‌گویم! - ما خودمان مونتاژ می‌کردیم و افراد
را فیلم می‌کردیم! ملائکه که دیگر دستشان خیلی
بالا تر است، قبول نداریم! خدا هم که می‌دانید،
﴿فَلِلَّهِ آلَ حُجَّةٍ آلَ بَلِغَةٌ﴾!

لذا هیچ‌کدام اینها نیست. ﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ
أَلْ يَوْمَ عَلَىٰ كَ حَسِيبًا﴾! در اینجا خودت
قاضی هستی و قضاوت می‌کنی! در اینجا خودت
مجبوری واقعیت را پذیری! در اینجا خودت
مجبوری این حقیقت را دریافت کنی! آن چیست؟
عبارت از خودِ عملی است که بنده انجام داده‌ام.
همان عمل را می‌آورند و من همان عمل و حقیقت
وجودی را در خودم احساس می‌کنم! این تلقی
می‌شود.

^۱ . سوره انعام (۶) آیه ۱۴۹. امام شناسی، ج ۱۶، ص ۳۱۴:

«بگو اختصاص به خدا دارد حجت و دلیلی که می‌رسد و در جای خود
می‌نشیند.»

﴿إِذْ يَتَلَقَى آلَ الْمُتَلَقِيَانِ﴾؛ این دو ملکی که

اینجا هستند نه مرکبشان خالی می شود و نه قلمشان

می شکند! آن دوتا ملک تمام آنچه را که انجام

می دهیم، در آنجا ثبت می کند. ﴿عَنْ آلِ يَمِينٍ وَعَنْ

الشَّمَالِ قَعِيدٍ﴾ وقتی در آنجا ثبت کردند، همین

دوتا ملک در شب اول قبر به صورت نکیر و منکر

می آیند. همین دوتا! تابه حال این را نشنیده بودید؟!

همین دوتا! می گویند: تا حالا با تو بوده ایم! حال

شما خوب است؟! کسالت ندارید؟! شما کجا

بودید؟! عجب! تو ما را ندیدی؟! ما تمام اعمال شما

را داشتیم و در آنجا ضبط کردیم و حفظ کردیم!

نمازی که خواندی، روزه ای که گرفتی، دزدی ای که

کردی، فلان کاری که کردی، همه [کارهای خوب و

بد] سر جای خود هستند. همه آنها در سر جای خود

هستند!

حالا کیفیت تبدل این دب نکیر و منکر، این هم از

اسرار است! حالا دیگر نمی توانم صحبتش را بکنم،

إن شاء الله این قضیه برای بعد باشد که چطور در آن

عالم مجردات این حقایق تغیر صورت پیدا می کند.

همین دوتا دوتا ملک می شود شب اول قبر! نه اینکه این دوتا کنار می روند و دوتای دیگر می آیند و شروع می کنند.

نگاه به نکیر و منکر می کنند، می گوید: ای دادِ بی داد! یکی این طرف ایستاده و یکی هم آن طرف و تمام مسائل هم هست! همهٔ مسائل! این [فرق] مطلب مرحوم سید با عرض بنده در اینجا همین است. خود من را ببینید! مرحوم سید داماد در اینجا مطلب را به این کیفیت دارند که حقایق عالم وجودی در آنجا همه ثابت است و به صورت کلی و به صورت محو و اثبات هست و وقتی در این عالم می خواهد ظهور پیدا بکند، دیگر در اینجا منجز می شود.

پس آنچه که از مطالب ایشان ما موافقت می کنیم، این مقدارش هست و صحیح هم هست و کلام دقیق و عمیق و غیر قابل خدشه است و آیات و روایات هم همه بر این مسئله دلالت دارند؛ آیهٔ شریفه‌ای که دارد: ﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ آلَ يَوْمٍ حَدِيدٍ﴾؛ تو از ثبت اعمال و از ثبت افعال خودت در غفلت بودی ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ﴾ حالا

پرده برداشته شد ﴿فَبَصَّرُكَ آلَ يَوْمِ حَدِيدٍ﴾؛

امروز چشمت دیگر باز است. امروز دیگر مسئله غفلت در اینجا نداریم!

این مقدار هست و در یک نکته باز قضیه قابل توجیه است و آن آنجایی است که مرحوم سید در مسئله عالم قضاء کلی قائل به تغیر و تبدل بودند که بنده در آنجا عرض کردم: می شود این را همان مرتبه پایین تر آن لوح محفوظ گرفت که آن محو و اثبات هم در همان مسئله لوح محفوظ هم وجود دارد که این لوح محو و اثبات عبارت از نزول آن حقیقت عینیه در مراتب سیری خودش است تا به عالم شهادت برسد یا به عالم شهادت هم نرسد و در همان عالم مثال متوقف بماند. این سیر نزولی را عالم محو و اثبات می گویند که این حقیقت واقعه خارجییه وقتی که از آن عالم بالا حرکت می کند، در اینجا بالأخره به چه صورتی می خواهد تجسم پیدا بکند؟! چطور می خواهد خودش را نشان بدهد؟! این حرکت نزولی را می گویند: عالم محو و اثبات! در اینجا مسائل مختلفی پیش می آید؛ مرتبه تضارب

علل و اسباب در اینجا مطرح می‌شود، این علت در آن علت، این علت در آن علت، اسباب همین‌طور مختلف، یکی کم می‌کند، یکی زیاد می‌کند، یکی صورت را تغییر می‌دهد، برمی‌گرداند و همین‌طور این در هر ثانیه‌ای در حال تبدل و تغیر است تا اینکه به همان حقیقت واقعی خودش که حقیقت خارجی است در اینجا برسد. مثل اینکه می‌خواهند یک نفر را اعدام کنند، قاضی حکم بر اعدام کرده و اعدامش مسلم است و در این مسئله هم هیچ حرفی نیست ولی می‌گویند: اگر این کار را انجام بدهی و این اقرار را بکنی ما به این وسیله اعدامت می‌کنیم و این کار را انجام بدهی آن‌طور اعدامت می‌کنیم یعنی در نحوه‌اش فرق می‌گذاریم. این شخص محکوم هم نگاه می‌کند تا آن کدام نحوه برایش کمتر است، آن را اختیار می‌کند. در خود اعدام حرفی نیست بلکه در شکل اعدام که با دار باشد یا با تفنگ باشد یا با سیم برق باشد یا با خفه کردن و کله در آب کردن باشد یا آتش زدن باشد یا هرچه می‌خواهد باشد، خصوصیت و مسئله در آن کیفیت اعدام فرق می‌کند تا اینکه براساس آن فعلی که انجام می‌دهد آن مصداق

اعدام هم مشخص می‌شود. این سلسله نزول از آنجا به عالم پایین معنایش همین است. یعنی مطالبی را که انسان انجام می‌دهد، قضایایی را که انجام می‌دهد و دیگران انجام می‌دهند، این مسائل در همدیگر تضارب پیدا می‌کنند و نتیجه‌اش همین می‌شود که الآن مشاهده می‌کنیم. این دیگر آن امر محتوم و محتوم می‌شود که از لوح محو و اثبات گذشته است. لذا روایات و مسائلی که داریم که دعا در شب قدر و امثال آن، صلهٔ رحم، دیدن مریض، برّ به والدین و اینها همه تأثیراتی دارد، همه به شکل‌گیری این قضیه برمی‌گردد.

آنچه که در اینجا مورد نظر ما هست و بنده روی این مسئله تأکید خیلی زیاد داشته‌ام و دارم این است که جمیع مراتب محو و اثبات؛ خود نفس آن واقعه و حادثه و همهٔ مراتب محو و اثبات، همه‌اش در همان لوح محفوظ که از آن تعبیر به عالم اعیان ثابت می‌شود یا از آن تعبیر به علم عنائی می‌شود - بنا بر اصطلاحات مختلف - یا از آن تعبیر به لوح محفوظ می‌شود. همهٔ اینها در آنجا ثبت است؛ یعنی هم اصل

واقعه ثبت است، هم اینکه چه خواهد شد ثبت است، هم اینکه این چه سیری را طی می‌کند ثبت است. پس همه‌اش ثبت است. پس چیزی غیر ثبت ما نداریم! یعنی واقعاً نظر ما بر این است که در آن لوح محفوظ مراتب تضارب اسباب نیست؟! پس کجاست؟! در حالی که خود اسباب همه مراتب وجودی هستند و مرتبه وجودی که نمی‌تواند در اینجا تلقی به عدم داشته باشد. عدم با وجود دوتا است. اگر وجود است، این وجود کجاست؟! این وجود در همان لوح محفوظ است منتها برای افرادی که چشمشان نسبت به آن مطالب باز است، نه مانند افرادی که می‌آیند یک حرف‌هایی می‌زنند، چرت‌وپرت‌هایی می‌گویند و یکی هم درست در نمی‌آید مثلاً می‌گویند: فردا این‌طور می‌شود، پس فردا آن‌طور می‌شود، ده‌سال دیگر چه می‌شود و این حرف‌ها، اینها هیچ خبر ندارند و همین‌طوری یک چیزهایی یک‌دفعه می‌پرانند، اینها نسبت به آن مطالب لوح محفوظ خبر ندارند اما برای اولیاء و صدیقین و برای ائمه - ائمه و معصومین در حدّ اعلاّی مطلب هستند - و برای اولیاء الهی نیز آن

حقائق لوح محفوظ روشن و مبین است و هیچ جای شک و شبهه‌ای در این مسئله ندارند.

پس ما می‌توانیم کلام مرحوم سید را هم به عرائض خودمان نزدیک کنیم و فقط یک کلام بین ما و مرحوم سید هست که این مسئله همین‌طور مبهم باقی می‌ماند گرچه باز هم می‌توانیم بگوییم که مرحوم سید در اینجا باز قصد دیگری دارند و آن این است که مطالبی را که در سرمدیت اتفاق می‌افتد، کلام مرحوم سید مشیر به این جهت است که اینها صورتشان در آن عالم، بعداً تحقق پیدا می‌کند و فرق می‌کند با آنچه که در ازل این مسائل بود!

عرض بنده این است که ما ازل و ابد نداریم! یک واقعیت بیشتر نیست و این یک واقعیت عبارت از وجود یک وجود است که این وجود نه ابتدائی دارد و نه انتهائی دارد. وجودی که ابتداء و انتهاء ندارد، دیگر نمی‌توانیم اسم ازل یا ابد بر او بگذاریم و می‌شود یک موجود ثابت! چرا؟ چون خودِ نفس حرکت، مقتضی تبدل استعداد به فعلیت است و تبدل استعداد به فعلیت یعنی فاقد فعلیت. چیزی که

فاقد فعلیت باشد حتماً باید یک منشأ برای صدور داشته باشد ولی اگر چیزی ازلاً و ابداً باشد، این به معنای این است که اصلاً تبدل استعداد به فعلیت در او منتفی است و می شود: امر ثابت و وقتی که امر ثابت شد، دیگر ازلت و ابدیت در آنجا منتفی می شود!

پس خدا هست و با خدا لوازم ذاتیه و آثار او هست؛ **«كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَ الْآنَ كَمَا كَانَ»**، بعضی ها می گویند: **«كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»** درست است و فقره **«الآن كما كان»** را اضافه کرده اند. نه، آقا جان اضافه نکرده اند! کله تو نکشیده است! **«كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»** درست است؛ ذات حق بوده است و تحقق داشته و با ذات حق امر دیگری مستحیل است که باشد. چرا؟ چون اصل و حقیقت شیء و حقیقت وجود عبارت از وجود **الحقّة البسيطة بالصرافة و الصّرفة** این وجود حق می شود؛ وجود بسیط صرفه حقیقه، این عبارت از وجود حق است. **و لم يكن معه شيء آخر** خب در اینجا صدق می کند. **«الآن كما كان»**؛ الآن هم همین طور است. خب آیا الآن آثاری ندارد؟! آثار

دارد. در اینجا ما این آثار را نمی‌توانیم نفی کنیم «**و**
الآن كما كان». پس همین حدیث شریف را
می‌توانیم معجزه موسی بن جعفر علیه‌السلام قرار
بدهیم که آن حقیقت بالصرافه وجودیه حق، نه ازل
دارد و نه ابد دارد. یک حقیقت واحده ثابت بدون ازل
و ابد که همراه با آن حقیقت، «**الآن كما كان**»
است. پس همه اشیا وجودیه با ذات حق معیت
دارند. تمام شد! خب دیگر صورت و اینها چیست؟!
اللهم صل على محمد و آل محمد